

افراط در استناد*

سیروس پرهام

اصل اول پژوهش و تحقیق، یافتن و مدون ساختن و به کار آوردن روشمند مدارک و اسناد و شواهد و قراین است. اما این تازه اول کار است. اصول و قواعدی دیگر نیز هست که هر کدام سستی و کاستی گیرد، یا از آنچه بایسته است افزون تر شود، یا به صورتی - دانسته و ندانسته و خواسته و ناخواسته - به اندازه نباشد، و به هر صورت دستخوش افراط و تفریط گردد و از رسم و قاعده تناسب - که لازمه زیبایی و موزونی و آراستگی و نیکویی همه چیز است - خارج شود، لاجرم، وزن و اعتبار علمی و کارآیی و سودمندی اثر پژوهشی تنزل می‌یابد، و گاه یکسره تباہ می‌شود.

اعتبار و سودمندی کار تحقیقی زمانی تحقق پیدا می‌کند که نه تنها استنباط و استدلال و استناد متین و روشمند و سنجیده باشد، بلکه از هر گونه اغراق و افراط و غلیان احساسات و تکرار غیرلازم و حشو (قبیح و حتی ملیح) و زیاده‌گویی و زیاده‌روی پیراسته باشد.

این همه تأکید بر رواداری بدیهیات روش تحقیق بدان ملاحظه است که نگاه نداشتن اندازه و خارج شدن از حدود تعادل و توازن علمی و پای‌بند نبودن به قواعد متعارف تتبع و تحقیق و پیروی از اصل کاذب هر چه بیشتر بهتر (آفت‌های گذار از جامعه مقید سنتی به جامعه بی‌بند و بار مصرفی)، مدتی است که گریبانگیر پژوهندگان و محققان کشور ما گشته و چیزی نمانده که ناتوانی یا امساک در ارائه دلیل و مدرک از یک سو و افراط و زیاده‌روی و نوعی ذوق‌زدگی در استناد و نقل شواهد و مدارک هر چه بیشتر، از سوی دیگر، به رغم عدم امکان اتحاد اضداد، دست در دست هم نهند و «با هم تازند» و اساس تحقیق علمی نوبنیاد ما را «براندازند».

درست است که تفریط و امساک در نشان دادن مأخذ و مدرک و افراط و اسراف در ارائه مستندات و شواهد به یک اندازه محل پژوهش علمی روشمند است، ولی امساک در این مقوله ممکن است محملی چون حزم و احتیاط علمی داشته باشد، حال آن که افراط به هیچ‌رو توجیه‌پذیر نیست و جز زیاده‌روی و شتابزدگی و چه بسا فضل‌فروشی و خودنمایی در تحقیق و تتبع، که فروتنی و میانه‌روی از لوازم آن است، انگیزه‌ای نتواند داشت (مگر این که ندانم کاری سبب گشته باشد).

* سیروس پرهام، «افراط در استناد» منتشر شده در نقد و بررسی کتاب فرزانه، دی ماه ۱۳۸۳.

این نیز هست که ناتوانی در نشان دادن مدرک، در بدترین حالت صرفاً از اعتبار و فایده‌بخشی و اجر و قدر پژوهنده می‌کاهد. حال آن که زیاده‌روی بی‌اختیار در قلمرو تحقیق، و پشت سر هم از این شاخه به آن شاخه پریدن، مایهٔ افسوس است اگر پژوهنده، صادقانه و بی‌ریا، تلاش بسیار کرده و زحمت فراوان کشیده و به مرارت و با صرف وقت و حوصلهٔ زیاد (که این روزها کمیاب است) از هر گوشهٔ ممکن، دور و نزدیک و تاریک و روشن، سندی و مدرکی - خواه نوشتاری و گفتاری و شنیداری، خواه تصویری - فراهم آورده باشد. افسوس از این جهت که اجر زحمت به هدر می‌رود و حرام می‌شود، چرا که گردآوری دیگر است و فرآوری دیگر. بگذریم از این که آنگاه که دستاورد پژوهش به چاپ می‌رسد، و به اقتضای انبوهی و انباشتگی مدارک و مستندات، کتاب یک جلدی دو جلدی و گاه چند جلدی می‌شود، هم هزینه‌های کاغذ و چاپ و تجلید برافزوده می‌گردد، و هم خوانندهٔ مشتاق یک تومان را دو تومان و گاه چندین تومان می‌پردازد. باز هم بگذریم که محقق پرکار و پرتوان می‌توانست این سعی و اهتمام ضایع شده و این وقت و سرمایهٔ معنوی و مادی تباه گشته را صرف پژوهشی دیگر و بسا که پربرتر نماید.

نمونهٔ تمام عیار و برجستهٔ این گونه افراط و اسراف کتابی است دو جلدی، در ۱۹۳۰ صفحه، که پژوهنده‌ای پرتوان و خستگی‌ناپذیر در زمینه‌ای بکر، تاریخ طب و طبابت در ایران، فراهم آورده است.^۱ پژوهش و کاوش مؤلف در هر دو جلد کتاب گسترده و پر دامنه است. کمابیش، چیزی را فروگذار نکرده و برای مدون ساختن تاریخ طب و طبابت در این دورهٔ دویست ساله هر آنچه لازم بوده گردآورده است. اما، مشکل او کم‌کاری و سهل‌انگاری و سرهم‌بندی نیست. مشکل جای دیگر و از مقولهٔ دیگر است. به واقع، مشکل اصلی تحقیق، زیادی و تراکم غیرلازم اسناد و مدارک مکرر است. درست‌تر این که، مشکل انباشتن و به واقع تل‌انبار کردن اندوخته‌هاست - در کتابی که موضوع و محدودهٔ پژوهشی و اطلاع‌رسانی آن بطور کامل و دقیق محدود و مشخص شده است.

یک وقت هست که هر پژوهنده‌ای بایسته می‌داند که دربارهٔ موضوع کار خود و جوانب و سوابق آن همهٔ منابع و نوشته‌های به دسترس را به مطالعه گیرد و یادداشت بردارد و «فیش» کند. ولی این بدان معنا نیست که همهٔ آموخته‌ها و اندوخته‌ها و گردآورده‌ها را در کتاب یا رساله یا مقالهٔ خود، کوتاه یا بلند، جای دهد (مگر آن که موضوع تحقیق بکل تازگی داشته باشد و پیش از او کسی به آن نپرداخته باشد و مدارک بغایت محدود باشد و آنچه پیدا شده قرن‌ها و چه بسا هزاره‌ها مدفون و ناشناخته مانده بوده باشد). تألیف و تحقیق هم مانند هر کار فرهنگی دیگر رسم و قاعده و اسلوب و روش دارد؛ حد و حدود و قبض و بسط دارد؛ قید و بند و وصل و فصل دارد؛ فیضان و فیض‌رساندن آن نه به مفهوم لغوی ریزش آب از بسیاری و فوران بی‌اختیار و مداوم است، بلکه به یک تعبیر همچون آب منضبط و مقید فواره است. افسوس که مؤلف سخت‌کوش ما از بس خوانده دستخوش بی‌خویشتنی نوشتاری گشته و از همان آغاز «مقدمه» هفده صفحه‌ای تا پایان کتاب ۱۹۳۰ صفحه‌ای همهٔ دانستنی‌های خود را بر کاغذ آورده و به چاپ سپرده است. نویسنده دومین صفحه «مقدمه» را با سرآغاز عمدتاً افسانه‌ای و اساطیری طب ایرانی آغاز می‌کند:

مورخین و خاورشناسان بر این باورند که در داستان‌های کهن ایرانی آغاز و معرفی طب را به جمشید پادشاه اساطیری نسبت داده‌اند و او اولین کسی بوده که استفاده از دارو را به مردم یاد داده است. به گفته حکیم ابوالقاسم فردوسی کشور ایران بر اثر درایت جمشید سر و سامانی یافت. مردم بجای زندگی درغارها به ساختن منازل اقدام کردند... و سرانجام فن طبابت و روش‌های درمان را کشف کرده‌اند. او قصد داشت برای مردمان سرزمینی بیافریند که کسی در آن گرسنه و تشنه و پیر و بیمار نشود و آنان را از مرگ دوری جویند. فردوسی در این باره سروده است...

پس از نقل پنج بیت از *شاهنامه* ژول مول (ج ۱، ص ۲۸) در این باره، در پانوشت هم ابیاتی درباره سلطنت جمشید از *شاهنامه* چاپ مسکو (صص ۴۰ - ۴۲) آورده می‌شود. سپس می‌پردازد به آمدن آریاها به ایران و بهره‌وری آنان از پزشکی پیشرفته مصر و بابل... از طریق آشوریان...؛ سه نوع طیبیب/وستا؛ حق‌الزحمه طبیبان باستان؛ بیماری را از اهریمن دانستن زردشتیان؛ مشاوران پزشکی کوروش و داریوش؛ معالجه پای پیچ‌خورده داریوش و غده سینه ملکه آتوسا توسط دموکدس یونانی؛ رفتن برزویه طیبیب به هندوستان و به ارمغان آوردن *کلیله و دمنه*؛ خاندان بختیشوع «که نام آنها نیمی پهلوی و نیمی سریانی است (به معنی: نجات یافته‌ای به دست عیسی) و در طی شش نسل در علم و دانش طب مشهور و بلارقیب بودند...» و انبوه مطالبی از این دست تا می‌رسیم به رازی و ابن‌سینا و جرجانی صاحب *ذخیره خوارزمشاهی*، و خواجه رشیدالدین همدانی، او اوصاف ربع رشیدی و *دوره فطرت طب از عهد صفویه تا آخر سلطنت فتحعلیشاه قاجار* (بدون ذکر دلیل) و ده‌ها مطلب دیگر بر همین روال.

«مقدمه» که تمام می‌شود «سرآغاز سخن» چنین آغاز می‌گردد:

می‌توان گفت با دستگیری و کشته شدن لطفعلی خان زند - واپسین پادشاه زندیه - اقبال قاجار به درخشیدن گرفت و آغا محمد خان قاجار ایران‌مدار شد و سلطه‌ای بنیاد نهاد که نزدیک به یک صد و سی و چند سال بر ایران و ایرانی حکومت کرد. زیرا نخستین فرد این دودمان در سال ۱۱۹۳ ق. به حکومت رسید و در سال ۱۲۱۰ ق. رسماً در تهران تاجگذاری نمود و خود را شاه ایران اعلام کرد. او از روی کیاست حاضر نشد که تاج چهارپیر نادرشاه را بر سر بگذارد، بلکه خود را با یک دیهیم مدور که بنام «کلاه کیانی» نامیده می‌شد اقتناع نمود. او همچنین شمشیر مخصوص صفویه را در اردبیل به کمر بست. این مطلب به اضافه چهار پانوشت مربوط به مآخذ این نقل تاریخی، یک صفحه تمام را پر می‌کند و صفحه دوم و سوم هم بر همین رسم و قاعده و با پانوشت‌های مفصل‌تر جای‌گیر می‌شود. خواننده همچنان منتظر است که به شرح روش‌های طبابت در عهد آغا محمدخان برسد، ولی جز روایت‌های «بیرون آوردن چشم» و «شکنجه‌های سخت» و «عقیم کردن مردان» و «تقسیم کردن زنان بین استربان‌های لشکر» چیزی دستگیر نمی‌شود:

آغا محمدخان قاجار نه جوانمرد بود و نه بزرگوار، نه گذشت داشت نه بخشش. خاصه آن که در کودکی بینوایی فراوان دیده بود و از خاندان افشاریه و زندیه هم دل خوشی که نداشت هیچ! ابتدا

چشم‌های برادرش مصطفی قلی خان را بیرون آورد، برادر دیگر را که قصد فرار داشت به قتل رسانید و شاهرخ نوه نادرشاه را که در مشهد به آرامی می‌زیست دستگیر و علاوه بر شکنجه‌های سختی که به او داد تمام مردان خانواده شاهرخ را عقیم ساخت و زنان را بین استربان‌های لشکر تقسیم کرد. آغا محمد به قدری ستمگر، و ظلم و شقاوتش به حدی رسیده بود که می‌گویند: کمتر اتفاق می‌افتاد به اقامه نماز قیام کند و مابین دو نماز دستور گردن زدن شخصی را صادر نکند.

پس از آنکه سه صفحه تمام شرح حال بدفرجام آغا محمدخان را می‌خوانیم، از ماجرای سلطنت فتحعلی شاه و ولایت‌عهدی عباس میرزا باخبر می‌شویم.^۲ تا اینجا (صفحه، سی و هفت) صحبتی از طب و طبابت نیست (مگر آن که «بیماری لاعلاجی» که گریبانگیر کشور ایران شده بود از این مقوله به شمار رود!) تا صفحه «سی و نه» شرح جنگ‌های ایران و روس است و پیامدهای شکست ایران از روسیه «که افکار و قلوب همگان را تکان داد. تازه پس از این تاریخ‌نگاری نابجا است که به ورود و اشتغال پزشکان خارجی در ایران و اولین محصلین اعزامی به فرنگ می‌پردازد، یعنی همان مبحثی که باید از ابتدا بدان ورود می‌کرد.

- با همه این احوال، ورود مؤلف به اصل مطلب هم به همان سیاق پیشین شاخ و برگ هرس کردنی بسیار دارد: این که برای دو محصل اعزامی، که یکی تحصیل طب می‌کرد و دیگری نقاشی، از خزانه دولت انگلیس سالانه «متجاوز از هزار و سیصد لیره» صرف شده و «این مبلغ در آن ایام واقعاً پول قابل توجهی بوده است. می‌شود گفت که در انگلستان مثل بچه‌های اعیان و اشراف زندگی می‌کرده‌اند...

یکی از صورت‌حساب‌ها را اسمعیل رائین در مقدمه سفرنامه میرزا صالح آورده است که در آن یک رقم سی پوند و یک شیلینگ و شش پنس بابت ویزیت دکتر بلیک و چهل و پنج پوند و شانزده شیلینگ بابت دارو به چشم می‌خورد... ظاهراً این اقلام ویزیت طبیب و دارو مربوط به محمد کاظم نقاش است که متأسفانه پس از اقامت هجده ماهه در لندن در برابر آب و هوای سرد و مرطوب آن شهر از پای درآمد و به بیماری جانگداز سل دچار شد و سرانجام در چهارم ربیع‌الثانی ۱۲۲۸ ق. برابر با ۲۵ مارس ۱۸۱۳ جان سپرد». اگر این تفصیل مبسوط راجع به آن محصلی بود که طب می‌خواند شاید اندک ربطی احساس می‌شد. ظاهر این است که همان شرح دوا و درمان و مرگ یک جوان ایرانی در انگلیس بسنده بوده که در صفحات چهل و پنج تا چهل و هشت جای گیرد و بعد هم اضافه شود که «مقامات انگلیسی خواه به علت امساک خواه به علت بی‌اعتنایی، از نهادن سنگی بر قبر این جوان غریب ایرانی خودداری می‌کردند تا اینکه حاجی‌بابا از سر سوز دل به یکی از انگلیسی‌های دست‌اندرکار نامه می‌نویسد» و بقیه قضایا؛ که از آن جمله است هفت صفحه (پنجاه تا پنجاه و هفت) متن و حاشیه در وصف کتاب حاجی‌بابا نوشته جیمز موریه و ترجمه میرزا حبیب اصفهانی و ارزش‌های ادبی و هنری فراوان ترجمه میرزا حبیب و اعلام نادرستی نظر کسانی که «گمان کرده‌اند موریه کتاب حاجی‌بابا را به انگلیسی ترجمه کرده است».^۳ نزدیک به یک سوم «تاریخچه» سیصد و سی صفحه‌ای در جلد یکم بر همین طرح و قاعده است و تنها دوسوم آن محتوی اطلاعات و دانستنی‌هایی است درباره تاریخچه بنیاد یافتن نهادهای آموزش

پزشکی و بیمارستان‌ها و اطباء ایرانی و فرنگی و جز اینها. بدنه اصلی جلد یکم، مشتمل بر ۵۵۷ صفحه، دربردارنده انواع اسناد و قوانین و نظامنامه‌ها و آیین‌نامه‌ها و قراردادهای و گزارش‌ها و صورت‌مجلس‌ها و مکاتبات رسمی و اعلانات طبی و صحتی است. یکصد صفحه (۵۶۰ - ۶۶۰) نیز به «فهرست عمومی اعلام» و «تصاویر اسناد و عکس‌ها» اختصاص یافته است.

این همه البته برای ثمربخشی و مستندسازی کتاب لازم بوده است. نهایت اینکه در اواخر بدنه (از ص ۳۰۲) بخشی مفصل با عنوان «اسنادی از: اوضاع بهداشتی و بیماری‌های مسری» گنجانیده شده که آکنده است از نمونه‌های آزردهنده «افراط در استناد». نخستین صفحه این بخش (بهبود بیماری یکی از درباریان ناصری) شرح‌نامه‌ای است که یکی از درباریان به ناصرالدین شاه نوشته که کمتر از یک بیستم مطالب آن ظاهر «طبی» دارد؛ آن هم در این حد بسیار پیش پا افتاده: «... از دیروز تا به حال تب رفع شده امروز فردا را حکیم دوا می‌دهد»، همین و بس! دومین صفحه و دومین سند، گزارش بیماری فخرالملوک دختر ناصرالدین شاه است که از هشت سطر نوشته فقط حدود نیم سطر به ظاهر «طبی» است: «فخرالملوک قدری احوالش به هم خورده و ناخوش شده است».

از این دست مطالب در این بخش فراوان است، از «واقعه عجیبه» که شرح حمله گرگ‌ها است به روستایی در نهاوند و کشتن و زخمی شدن «دویست سگ و چند رأس گاو و گوسفند» و مجروح شدن «بیست نفر از مرد و زن» و معالجه آنان توسط «پیرزنی که در مداوای این گونه جراحات ید طولایی داشته» تا مادری که به اشتباه مرگ موش را با جوشانده پسرش مخلوط می‌کند و او را می‌کشد؛ دختری که به سبب در دسترس نبودن طبیب زنده به گور می‌شود؛ مرد جوانی که دارو نمی‌خورد مگر آن که نامزدش بر بالین او حاضر شود و چون دخترک می‌آید به محض خوردن دارو می‌میرد، و «معجزه باهره» شفا یافتن عیال فالج کربلایی حسن (صص ۳۰۲ - ۳۰۵، صص ۳۲۲ - ۳۳۰).

نگارنده سخت اکراه دارد که از این سنخ بیش از این نمونه بیاورد، هر چند به اشاره و اختصار. لیکن، دریغ است درگذشتن از موضوعی که جایگاه طب و طبابت در اسناد نقل شده بسیار ناچیز است و به زحمت به یک دهم حجم آنها می‌رسد. نمونه بارز، بخشی است که در پانزده صفحه داده شده است به «گزارشات محمدعلی مکرّم، مدیر روزنامه صدای اصفهان درباره اوضاع بهداشتی یکی از بیمارستان‌های شهر» (صص ۴۲۵ - ۴۳۹). مکرّم از اواخر سال ۱۳۱۶ تا اوایل ۱۳۱۷ خورشیدی جمعاً هفده گزارش درباره وضع بیمارستان سنبلستان به فرماندار اصفهان می‌نگارد، که اگر مؤلف کتاب به روش درست به نقل نگاشته‌های مربوط به بیمارستان و بیماران و پزشکان و دارو و درمان اکتفا می‌کرد، پانزده صفحه پر و پیمان کمتر از دو صفحه می‌شد.^۵

از جانب دیگر، در این بخش پایانی جلد اول اسنادی هم هست بغایت جالب و خواندنی که هم آگاهی‌های ما را بر وضع آشفته و نابسامان طب و طبابت در آن دوران می‌افزاید و هم از خشکی ملال‌آور انشای اداری و رسمی بخش اعظم سندهای چاپ شده می‌کاهد و مطبوع طبع خواننده متفنن می‌افتد. یک نمونه هم از این نوع می‌آوریم^۶ و به جلد دوم می‌پردازیم.

شرح حال طبیبان

جلد دوم کتاب مشتمل است بر «شرح حال طبیبان نامدار و ناشناخته ایران» که مؤلف سخت کوش سال‌ها صرف تدوین آن ساخته و در مواردی که منابع و اسناد مکتوب وجود نداشته یا ناقص و نارسا بوده، از راه مصاحبه با بازماندگان اطبا اطلاعات مورد نیاز را فراهم داشته است. یکی از نمونه‌های برجسته شرح حال خاندان حافظ‌الصحه‌های بروجرد است که نزدیک به یک سال زمان برده است.^۷

جای دریغ است که این همه جستجو و تلاش و کاوش خستگی‌ناپذیر در این جلد هم به سبب تراکم مستندات و روایت‌های مکرر و زیاده‌روی در استناد و نیز هیجان بی‌جا و توصیفات غیرلازم، استحکام منطقی و علمی اثر کاهش یافته و هزینه چاپ و کاغذ دو چندان شده است.^۸ در این باره تنها به ذکر یک مورد، که بسیار هم شگرف است و خواندنی، بسنده می‌کنیم و این نوشته را، که زیاده دراز شد، به پایان می‌بریم:

میرزا سید حسین خان هنجن ملقب به نظام‌الحکما از اطبای نامدار اواخر عصر قاجار و پزشک دربار ناصری است که پس از دریافت دیپلم طبابت از دارالفنون به همراه امینه اقدس سوگلی ناصرالدین شاه به اروپا رفت و بیش از یک سال در روش‌های جدید طبابت مطالعه کرد و پس از بازگشت به ایران در مکتب زین‌العابدین خان مؤتمن‌الاطبا به تعلم و طبابت پرداخت. وی در سال ۱۳۰۰ هـ. ق. بار دیگر به فرانسه می‌رود و پس از هفت سال متخصص جراحی و «طب مزاجی» می‌شود. کتاب *مفتاح‌الادویة ناصری* او از منابع معتبر درمان‌شناسی عصر قاجار است.

شهرت نظام‌الحکما زمانی به منتهای درجه می‌رسد که پای تیرخورده ستارخان سردار ملی را، که اطبای ایرانی و فرنگی عصر در قطع کردن پا به اجماع رسیده بودند، به گونه‌ای اعجاز‌آمیز معالجه می‌کند (در سال ۱۳۲۸ هـ. ق.). نکته اینجاست که مؤلف کتاب چهارده صفحه از شرح حال بیست و یک صفحه‌ای (۶۱۸ - ۶۳۸) نظام‌الحکما را به این ماجرا اختصاص داده است. او ابتدا به شرح واقعه پارک اتابک و اسباب و علل درگیری‌هایی که منجر به مجروح شدن ستارخان شد به نقل از منابع گوناگون می‌پردازد (صص ۶۲۵ - ۶۳۰). سپس چگونگی پای تیرخورده و مراحل مختلف طبابت و جراحی آن توسط اطبای متعدد ایرانی و فرنگی، از جمله اسکات طبیب سفارت انگلیس، را به تفصیل و تکرار بازگو می‌کند. آنگاه طرز معالجه نظام‌الحکما را به روایت‌های گوناگون و مکرر از همه منابع مکتوب به شرح تمام می‌آورد و حتی مقاله‌ای را که میرزا جواد خان ناطق در تجلیل نظام‌الحکما در *روزنامه ستاره ایران* به چاپ رسانده از قلم نمی‌اندازد، و بسیاری مطالب دیگر، مانند نامه‌هایی که برای پرداخت ششصد تومان حقوق دیوانی نظام‌الحکما (مصوب مجلس شورای ملی) میان دربار و مجلس و وزارت مالیه مبادله شده است.

همه این‌ها، خصوصاً طرز معالجه کاملاً ابتکاری زانویی که به ضرب گلوله متلاشی شده و به ده‌ها ریزه استخوان مبدل گشته، ممکن بود حداکثر در هفت صفحه بیان شود بی‌آن که کمترین نکته‌ای فروگذار شود. اگر مؤلف مقاله‌ای جداگانه و به استقلال درباره نظام‌الحکما در نشریه‌ای به چاپ می‌رساند.

این شرح و بسط بیست و یک صفحه‌ای بسزا بود. اما کتابی پیش‌رو داریم که به طرز سرسام‌آور و خارج از تناسب انباشته شده است.

این نیز گفتنی است که «فهرست عمومی اعلام» کتاب هم با هیچ یک از روش‌های تدوین نمایه و فهرست اعلام نمی‌خواند. در بخش «۳، فهرست نام بیماری‌ها، داروها...»، به مثل، ذیل حرف دال چنین اقلامی گنجانده شده است: «در آتش کرسی سوخته» - «در بیرون شهر خفه‌اش کردند»، - «در چاه افتاده خفه شده» - «در حمام زمین خورده و فوت کرده» - «در حوض آب خفه شده» - و «در راه آب سرچشمه فوت کرده».

پانوشت‌ها:

۱. تاریخ طب و طبابت در ایران (از عهد قاجار تا پایان عصر رضاشاه) به روایت اسناد، پژوهش و نگارش: محسن روستایی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۸۲.
 ۲. مختصر آن که فتح‌ملی شاه «عباس میرزا را ولیعهد بی‌چون و چرای تاج و تخت خود می‌دانست؛ زیرا علاوه بر اینکه مطابق قانون و سنت بسیار سخت‌خواندگی، ولیعهدی از آن بزرگترین پسر از تبار شاهزادگان بود؛ شاه محبت روزافزونی به پسر خود احساس می‌کرد و به او اعتماد کامل داشت. گرچه بعدها و در اثر دسیسه‌های بی‌شمار اعتماد شاه نسبت به عباس میرزا تقلیل یافت».
 ۳. مؤلف در پانوشت‌ها و حاشیه‌ها بر همان راه و روش متن پیش می‌رود. لاجرم، هر چه پیش‌تر می‌رود حجم حاشیه‌ها و پانوشت‌ها بیش‌تر می‌شود و اندک نیست صفحاتی که حاشیه بیش از متن است؛ و همه غیر‌لازم و خارج از موضوع. برای نمونه در حاشیه مفصل شماره ۱ در ص پنجاه و هفت، سخن از مطالبی است که روانشاد جمال‌زاده درباره حاجی‌بابا در مجله آینده نوشته و جمشید ملک‌پور در کتاب ادبیات نمایی ایران، ترجمه میرزا حبیب را یکی از بهترین نمونه‌های نثر فارسی در قرن سیزدهم دانسته و «ارزش‌های ادبی و هنری فراوان» آن را بر شمرده است.
 ۴. در این نامه یکی دو سطر هم درباره تمارض تفننی عریضه‌نگار است که لابد جزو مرض و معالجات او فرض شده است: «چون این ایام بیکاری چاکر خانه‌زاد است محض مشغولیات گاهی ناخوش شده مشغول دوا و معالجه می‌شوم که نیز بیکار نماند».
 ۵. برای نمونه نامه مورخ ۱۳۱۷/۲/۲ (ص ۴۳۱) بدین شرح است: «به عرض مبارک می‌رساند: صفا و زیبایی سنبلستان و خیابان‌های اطرافش امروز موقعیت مخصوصی دارد و دست‌تاول اطرافیان از هر جهت اسباب زحمت شده. سال‌های قبل به محض این که غنچه‌های گل سرخ باز می‌گردید عوض اینکه مردم استفاده کنند دیده نشد یک گل به درخت باقی بماند. از باغبان گرفته تا اطرافیان مخصوصاً اسماعیل ماست‌بند و چند نفر گلاب‌گیر شبانه دو ساعت به اذان صبح مانده یک چیچی برمی‌داشتند و غنچه‌های نارس را تماماً می‌چیدند و حال آنکه ممکن است گل سرخ آنجا را به صد تومان اجاره دهند یا از تاول جلوگیری شود و به مدت بیست روز مواظبت کافی لازم دارد تا هر کسی تجاوز کرد به محکمه جلب شود.
- مطابق تصدیق رضا قهوه‌چی و غیره یک درخت بید بزرگ در خیابان سنبلستان افتاده باغبان‌ها می‌گویند اطلاع نداریم. اگر واقعاً اطلاع ندارند غفلت کرده و مسئول‌اند و اگر خود برده‌اند بدتر و اگر هم مردم برده‌اند جلوگیری لازم است. کوزه گلی‌های آن جا نسبت به سال قبل کمتر شده و تحقیق لازم است. عرض دیگر چندی

قبل به عرض رسانیدم درخت‌ها شماره ندارد. علی‌المسموع آمده‌اند شماره کرده‌اند. ولیکن به دست کسی نسپرده‌اند. باز هم قضیه ناقص است؛ زیرا تحویل کسی داده باشند یا باغبان یا دیگری». نیک پیداست که فرماندار از مکرم خواسته که همه چیز را گزارش کند و او هم با دقت و وسواس همین کار را کرده است. ولی این نامه و چهار پنج نامه دیگر، چه ربطی به بیمارستان سنبلستان و کتاب طب و طبابت دارد؟ همه این پنج شش نامه بسیار جالب است و موضوع جالبی برای تحقیق، ولی جایی دیگر و در مقاله‌ای دیگر.

۶. [مرگ عیال سید ابوالقاسم کفاش...؟!...] مورخه ۱۰/۱۰/۲۸ [۱۳] به خاکپای اعلیحضرت قدر قدرت روحنا فداه - ای پدر تاجدار! از احوالات بندر پهلوی چه طور به این رعیت بدبخت می‌گذرد این است که به عرض می‌رسانم: این جانب عیالی داشتم علویه و حامله بوده مریض نبود. در ساعت ۸ شب به درد فحان مبتلا و در ساعت ۹ فارغ و بی‌حال می‌گردد. از ساعت ۹ الی دوی بعد از نیمه شب به منزل اطبای شرح ذیل: آقای دکتر نعیمی - آقای منوچهر خان - آقای عباس‌زاده - آقای کابلوچ - دکتر منصوره خانم - آقای دکتر کمال، رفته بعضی‌ها مستخدمین ایشان اظهار کردند که آقای دکتر منزل نیستند و بعضی‌ها ابدأ درب خانه را باز نکردند. آقای دکتر کمال منزل بوده اظهار کرده که من نمی‌توانم بیایم. ناچار به اداره نظمیة بندر پهلوی تظلم نموده صاحب‌منصب کشیک جواب دادند که ما اجازه نداریم اطبا را اجبار نماییم برای معالجه مریض برون ممکن است بروید به منزل رئیس کمیساریا اجازه بیاورید. رفته منزل رئیس کمیساریا مشارالیه در منزل نبودند. ناچار در دوی بعد از نصف شب منزل حاج یوسف زمانی رفته ایشان فوراً به اتفاق بنده به منزل دکتر منوچهر و منصوره خانم رفتیم مشارالیها در منزل نبودند و در اداره شیلات مهمان بودند. به منزل دکتر کمال رفتیم جناب حاجی یوسف زمانی از آقای دکتر تقاضا و خواهش نموده آقای دکتر پذیرفته و به اتفاق به منزل رفتیم. جناب دکتر عیال و طفل بنده را معاینه نموده دیدند هر دو فوت کرده‌اند... روز بعد ریاست نظمیة بندر پهلوی بنده را احضار و استفسار فرمود. بنده شرح حالات را عرض کردم که آقای رئیس کمیساریا منزل تشریف نداشتند و صاحب منصب کشیک چرا به بنده یک نفر آژان نداده که یک نفر دکتر را مجبور کرده و به همراه بنده بیاید. بنده بی‌اطلاع از قانون بودم که این کلمه خطرناک بدبختانه از زبان بنده جستن کرد. به فوری ریاست نظمیة بندر پهلوی روی زخم و بر پریشانی بنده فحش زیادی دادند که به چه مناسبت شما اداره نظمیة را متهم می‌کنید و اظهار می‌دارید که من رفته منزل رئیس کمیساریا ایشان نبوده‌اند... از این حرف‌ها بزنید شما را حبس خواهم نمود... رؤسا عوض تسلائی این نحو همراهی و دلداری به این ملت بدبخت می‌دهند. سید ابوالقاسم کفاش».

موافق سند بعدی، این نامه از دربار به نخست‌وزیری ارجاع و وزارت داخله مأمور پی‌گیری می‌شود و «رئیس کل تشکیلات نظمیة مملکتی» (سرتیپ آیرم) گزارش رسیدگی امر را به «کابینه محترم ریاست جلیله وزرای عظام» می‌فرستد و درخواست می‌کند ترتیبات قانونی مدون برای موظف ساختن اطبا در مواقع غیرعادی داده شود. (صص ۴۳۵ - ۴۳۷).

۷. «تهفته‌ها [ی] تاریخ پزشکی، گفت‌وگو با محسن روستایی، پژوهشگر»، کتاب هفته، شماره ۱۶۹، ۹ اسفند ۱۳۸۲.

۸. البته، دوازده هزار تومان برای دو جلد ۱۹۳۰ صفحه‌ای با جلد گالینگور زرکوب و کاغذ سفید و حروف-نگاری و چاپ خوب زیاد نیست و خیلی هم مناسب است. سخن اینجاست که صرف نظر از تحمیل هزینه غیرلازم بر بودجه دستگاه دولتی (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، خریداران کتاب هم می‌توانستند با صرف وقت کمتر و به نصف این قیمت همین دانستی‌ها را به دست آورند.